

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

## محتویات

- ۱ حکومت ولایت، بر کل خلقت اشراف دارد، نه به عالم!
- ۲ هر کسی به هر کجارسید، باید از کانال علی (علیه السلام) برسد
- ۳ آنهایی که دارای ولایت هستند، بوی ولایت می‌دهند
- ۴ «رحمة للعالمین»؛ یعنی رحمت [ولایت] به دست پیامبر به کل خلقت صادر شد
- ۵ بیا مشامت را از بوی دنیا خالی کن
- ۶ خواست خدا از تمام خلقت، علی (علیه السلام) هست
- ۷ ارجاعات

## حکومت ولایت، بر کل خلقت اشراف دارد، نه به عالم!

رفقای عزیز، ما دو حکومت در عالم داریم: حکومت اولی، حکومت خداست؛ یعنی کل خلقت را خلق کرده است. آیه قرآن هم داریم که خدا می‌فرماید: من انس و جن و همه را خلق کردم که مرا عبادت کنند. [این آیه] صحیح است؛ اما یک نفر در دانشگاه بود که ایشان اساتید دانشگاه را درس می‌گفت. یک روزی ایشان آمد و خلاصه یک مجلسی را تنظیم کرد، بعد راجع به این آیه صحبت کرد که خدا اینطوری فرموده است. این حرف او یک قدری بوی اهل تسنن می‌داد. بعد گفته بود هر کسی حرف دارد بزند. من اینجا یک دوستی دارم گفته بود من حرف دارم. یک نیم ساعت وقت می‌خواهم. به من تلفن زد. گفتم: به ایشان بگو شما درست می‌گویید؛ اما خدا فکر به تو داده است. آیه قرآن مشابهات دارد. خداوند مگر نمی‌گوید من تمام انس و جن را خلق کردم که مرا عبادت کنند؟ پس چرا می‌گویید: به عزت و جلالم قسم، اگر علی را به «الیوم اکملت لکم دینکم»<sup>[۱]</sup> قبول نداشته باشید و عبادت ثقلین بکنی شما را می‌سوزانم؟ پس این چیست؟ ایشان خیلی اظهار تشکر کردند.

حالا می‌خواستیم به شما عرض کنم که ما دو تا حکومت روی زمین داریم. اول حکومت خدا، بعد حکومت ولایت. چرا شما ولایت را در برابر حکومت خدا می‌برید؟ خودش گذاشته است. امر خدا ولایت است. امر خدا، اصل کاری هست. من بارها گفته‌ام خدا هر کاری که بکند نتیجه‌گیری هم می‌کند. صد و بیست و چهار هزار مهندس را توی این کارگاه ریخت، همه به نوبت؛ اما آخرین آنها را به نام محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) برانگیخته کرد. به کل خلقت گفت: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت کنید. وقتی به کل خلقت می‌گوید؛ یعنی به زمین، آسمان، لوح، قلم، اشیاء و آن چیزی را که خدا به وجود آورده است می‌گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت کنید.

حالا امر شد یا محمد، باید علی (علیه السلام) را برانگیخته کنی، همه علی (علیه السلام) را اطاعت کنند؛ یعنی ولایت را اطاعت کنند. نبوت اینجا خاتمه پیدا کرد. بی‌خود نیست که می‌گویند روی دوش نبی مهر شده است. تا حالا نبوت بوده است، تبلیغ بوده است، نتیجه صد و بیست و چهار هزار پیامبر که تبلیغ کردند با تبلیغ پیامبر، علی (علیه السلام) بوده است؛ یعنی ولایت بوده است. بعد هم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را سر دست آورد و گفت: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» من چطور پیامبری بودم؟ گفتند: رحمت. گفت: حالا علی (علیه السلام) جای من است. تا حتی یک نفر گفت یا محمد، علی (علیه السلام) را خودت معلوم کردی یا خدا؟ گفت: خدا، گفت: اگر راست می‌گویی، خدا یک آتش بیاورد من را بسوزاند. خدا یک آتش آورد فوری او را سوزاند. حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یازده فرزندش (علیهم السلام) امر خدا هستند، باید اطاعت شوند و ما دو حکومت داریم: اول حکومت الله، بعد حکومت علی؛ یعنی ولایت.

حالا رفقای عزیز، خواهش مندم که توجه بفرمایید این حکومت ولایت، بر کل خلقت اشراف دارد، نه به عالم. عالم که چیز گنبدیده‌ای هست. شما خیال نکنید این کاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر خدا کرد یا کاری که خدا کرد، برای چهار تا آدم مثل ما هست که در این عالم هستیم، ما که همچنین ارزشی نداریم. حالا به آقایان جسارت نباشد، ما

ارزش نداریم. ما اگر خیلی خیلی ارزش به هم بزنیم، التماس کنیم، خدا فقط گناهانمان را بیامزد. چرا ما بیدار نمی‌شویم؟ من نمی‌خواهم تند حرف بزنم، تند می‌شود. والله، باید با فکر این نوار را گوش بدهید. من اگر خیلی، خیلی خلاصه زحمت بکشم و خدا منت سر من گنه‌کار بگذارد، گناهانم را بیامزد. خب، این چه فایده دارد.

پس این «الیوم اکملت لکم دینکم»<sup>[۱]</sup> برای ما تنها نیست. رفقای عزیز، هر ستاره‌ای یک کرات است. حالا شما ببینید خدا میلیارد، میلیارد کرات دارد، نفر در آن هست، کسی در آن هست. تمام اینها باید بیایند در مقابل ولایت کرنش کنند و تسلیم ولایت بشوند. هر کدام تسلیم نشوند، خدا آنها را طرد کرده است. چرا؟ چون ولایت امر خداست، ولایت مقصد خداست؛ اما اشتباه نشود؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک بدن است. دو تا شدند؛ او مأموریت به نبوت داشته، این مأموریت به ولایت داشته است؛ وگرنه والله، آن ولایتی که علی (علیه السلام) دارد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. شما یک وقت فکر نکنید ما می‌خواهیم ولایت را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر حساب کنیم. من اصلاً عقلم نمی‌رسد. نه، یک بدن هستند. او مأموریت از جانب خدا به نبوت داشته، این به ولایت. چرا؟ پیامبر، «ولی» هست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا قیام قیامت را گفته، به واسطه «ولی» بودنش گفته است.

آقایان، این خیلی دقیق است. توجه بفرمایید. چرا پیامبران دیگر نمی‌توانند؟ چرا یا باید وحی به او برسد، یا باید خواب ببیند؟ تمام آنها در مقابل ولایت عاجزند، در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عاجزند، در مقابل علی (علیه السلام) عاجزند؛ تا حتی موسی؛ تا حتی عیسی؛ تا حتی ابراهیم. اما ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کل خلقت گسترده است، ولایت علی (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در کل خلقت گسترده است. بر کل خلقت اشراف دارند. وقتی می‌گوییم خلقت؛ یعنی تمام ممکنات خدا که خدا خلق کرده است. به ما گفتند هجده هزار کرات دارد، شاید میلیارد کرات داشته باشد، علی (علیه السلام) به تمام آنها اشراف دارد. علی (علیه السلام) اشراف دارد به بهشت، اشراف دارد به دوزخ، اشراف دارد به تمام خلقت خدا. ولایت؛ یعنی این. ما داریم چه می‌گوییم؟ چطور ما علی (علیه السلام) را شناختیم؟ یک اصول دین پدر و مادری داریم، یک امام پدر و مادری! از اول هم همین‌طور بوده است. چرا؟ در جنگ صفین دارند جنگ می‌کنند، دارند شمشیر می‌زنند، به اصطلاح به نفع امیرالمؤمنین (علیه السلام) [شمشیر می‌زنند]، طرفدار معاویه هم نیستند؛ اما حالا که قرآن‌ها را سرنیزه کردند، می‌گویند: علی، به مالک بگو برگردد؛ وگرنه تو را می‌کشیم. سوگند خوردند تو را می‌کشیم. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را امام نمی‌دانند، یک «نفر» می‌دانند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک پیام داد که مالک برگردد، مرا می‌کشند. چه کسی این کار را کرد؟ این دو نفر، خدا اولی و دومی را لعنت کند، امامت را جدا کرد، اینها در عالم یک مردم عادی بودند. چرا می‌گویند امام حسین کشتی گردن عمر هست؟ تمام گناهان گردن ابابکر و عمر هست. چرا؟ چون اینها را جدا کردند. وقتی گفت: «حسبنا کتاب الله» عترت را جدا کرد، عترت جدا شد.

من تکرار کنم دو حکومت داریم: حکومت الله، حکومت ولایت. حالا خدا حکومت خودش را هم به علی (علیه السلام) داد. اینقدر خدا ولایت را بالا برد. گفت: اگر عبادت ثقلین کنی و علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، تو را می‌سوزانم. رفقای عزیز، باید از کار کنار بروید، باید از دنیا کنار بروید، از خدا و امام زمان (عج الله فرجه) فکر صحیح بخواهید. یک گوشه‌ای بنشینید، گوش کنید ببینید من چه می‌گویم. خدا، تمام خلقت را فدای علی (علیه السلام) کرد. تمام ممکنات را فدای ولایت کرد، گفت: اگر عبادت همه ثقلین را بکنی، تو را می‌سوزانم. پس معلوم می‌شود ثقلین را در مقابل ولایت هیچ چیز کرد. ما ولایت‌مان اینطوری هست؟ چرا بیدار نمی‌شویم بفهمیم علی (علیه السلام) چیست؟ بفهمیم امام یعنی چه؟ آنوقت اگر اینطور باشد، امام را در گلوله‌های خونت قرار می‌دهی، یقین این است. ما یک علم الیقین داریم، یک حق الیقین داریم، یک یقین. ما بیشترمان حق الیقین داریم. دیگر شایسته‌ترین مردم می‌گویند ما دوازده امامی هستیم، ما سنی نیستیم، دوازده امامی هستیم. ما دوازده امام را قبول داریم. همین؟ بشناس علی (علیه السلام) را.

حالا چرا ولایت بر کل خلقت اشراف دارد؟ کارساز کل خلقت است. جناب آقای مهندس در یک کارگاهی باید یک مهندس شایسته باشد، درس خوانده باشد، علم داشته باشد. هر کجای کارگاه یک ایرادی هست، می‌گویند: آقای مهندس، بیا. می‌رود و فوری رفعش را می‌کند؛ اما من بروم دستگاه را ببینم که تلق، تلق می‌کند، من که حالی‌ام نیست. به قرآن، تمام خلقت حالی‌شان نیست به غیر ولایت، یک حدی حالی‌شان هست، آن هم باید او به آنها بدهد، از کانال علی (علیه السلام) بگیرد، هیچ کانالی نیست در وجود؛ پس ولایت شما باید اینطوری باشد: اصلاً به غیر ولایت، کانال نبینید، نیست. به روح تمام انبیاء، من اصلاً کانال نمی‌بینم. اگر از اولین تا آخرین علما بیایند حرف بزنند، اگر به غیر ولایت باشد، می‌گویم

تو اشتباه کار هستی. باید ولایت‌مان اینطوری باشد؛ چون که خلق اشتباه کار است؛ مگر در مسیر ولایت باشد و از ولایت حرف بزند.

سه چیز است هیچ قدرتی سر در نمی‌آورد: اول خدا، بعد قرآن، بعد ولایت. ای اهل تسنن! شما که قرآن را به میل خودتان معنی می‌کنید، بترسید از خدا، فردا قرآن مجید شما را محاکمه می‌کند. می‌گوید: خدا، اینها مرا به میل خودشان معنی کردند، مردم را گمراه کردند. میان من و اینها حکم کن. جواب قرآن را چه می‌دهید؟ آقای عبدالباسط، تو خیال کردی قرآن را خیلی صحیح می‌خوانی؟ اما قرآن را به میل خودتان معنی می‌کنید. اینقدر شما بی‌لیاقتید، اینقدر عقیده به قرآن ندارید، قرآن مگر حرف نمی‌زند؟ مگر محاکمه نمی‌کند؟ قرآن، مگر روح ندارد؟ قرآن، مگر جان ندارد؟ قرآن، کلام خداست. می‌آیید به میل خودتان معنی می‌کنید؟ بترسید از قرآن، بترسید از صاحب قرآن، این اهل تسنن دارند چه کار می‌کنند؟

تمام خلقتی که خدا دارد، اینها جان دارند؛ روحش، ولایت است. اگر ولایت در آن دمیده نشود، گندیده است. تمام انبیاء، در مقابل ولایت عاجزند. چرا؟ ترک اولی دارند. اگر ترک اولی کردند، باز خدا آنها را نمی‌پذیرد. رفقای عزیز، تو را به این قرآن، قدری در این نوار فکر کنید، آنها را نمی‌پذیرد. اگر آدم ابوالبشر، ترک اولی کرد، یک لحظه راجع به ولایت تزلزلی داشت، چهل سال گریه کرد. حالا چهل سال هم گریه کرد، باز هم خدا او را نپذیرفت. می‌گوید: من را به این‌ها قسم بده. حالا هم باید از در آنها بیایی. خود پیامبر در آیه مباهله واسطه می‌برد، علی (علیه السلام) را می‌برد، ما کجاییم؟ واسطه می‌برد. مگر خدا بی‌واسطه کسی را می‌پذیرد؟ انبیاء را هم نمی‌پذیرد. یونس یک لحظه گفت چیزی را که ما ندیدیم نمی‌توانیم قبول کنیم، در دهان حوت افتاد. حوت می‌گوید: اگر «لا اله الا انت، سبحانک انی كنت من الظالمین»<sup>[۲]</sup> نمی‌گفت تا قیامت او را می‌گرداندم. خدایا، من ظالم هستم که در مقابل ولایت یک تزلزل داشتم.

## هر کسی به هر کجا رسید، باید از کانال علی (علیه السلام) برسد

رفقا، بیایید در مقابل ولایت تزلزل نداشته باشید. اینقدر نروید این کتاب، آن کتاب را ببینید. پس شما شک دارید، این طرف، آن طرف می‌زنید؟ واللّه، این کتابها شما را در ضلالت می‌اندازد. مگر آن کتاب نیست که نوشته عمر اینقدر تعریف علی را کرده، ابابکر کرده، معاویه کرده؟ حالا می‌گویند: حتماً یک حرفهایی بوده است، اینها تحریف کردند. روز اول که این کتاب را نشان من داد، او را کنار گذاشتم، تحریمش کردم. گفتم: چه کار کردی با مغز جوانان و بچه‌های ما. آنها را در شک انداختی. کسی که اینقدر تعریف علی (علیه السلام) را می‌کند، آیا زهرا (علیها السلام) را می‌کشد؟ آیا زهرا (علیها السلام) را می‌زند؟ مردم به شک می‌افتند.

حالا رفقای عزیز، شما مملکت هستید، تو خودت یک مملکتی هستی. علی (علیه السلام) بر تو اشراف دارد. خود تو یک مملکت هستی، باید ولایتت را حفظ کنی. مگر این موسی نیست که دارد می‌آید، عصایش را می‌اندازد، می‌ترسد آن را بردارد؟ علی (علیه السلام) به او می‌گوید بردار. مگر فرعون نیست که می‌خواهد موسی را بکشد؟ آنجا می‌آید، یک هیبتی دارد که می‌گوید من ترسیدم. مگر امام صادق (علیه السلام) را نمی‌خواهد به قتل برسانند؟ [منصور] می‌گوید: چیزی دیدم که ترسیدم. علی (علیه السلام) می‌آید امام را نجات می‌دهد. نجات‌دهنده کل خلقت، علی (علیه السلام) است. چطور می‌شما ولایت پیدا کردید؟ همین یک علی (علیه السلام) است که پسر ابوطالب است، شصت و چند سالشان هم بوده است، آنجا هم مرده است!!! [می‌گوید:] می‌خواهیم برویم قبرش را زیارت کنیم! خاک بر سر من! همین قدر علی (علیه السلام) را شناختیم. [می‌گوید:] خدایا، زیارتش را قسمت‌مان بکن!!! تو داری چه می‌گویی؟ بگو: خدایا، شناخت علی (علیه السلام) به من بده که من علی (علیه السلام) را بشناسم. دو هزار دفعه هم برو زیارت، شناخت نداشته باشی چه فایده‌ای دارد. این بزرگترین دعای خوبهای ما هست!

آیا نصف شب بلند شدی، گفتی: خدایا، شناخت علی (علیه السلام) را به ما بده. حالا هر کسی به هر کجا رسید، باید از کانال علی (علیه السلام) برسد. من روایت بگویم که قبول کنید، یا با کسی دیگر می‌خواهید صحبت کنید. چرا امیرالمؤمنین می‌گوید من راه‌های آسمانی را بهتر بلد هستم؟ علی (علیه السلام) راست می‌گوید یا نه؟ تمام آسمانها زیر نظر علی (علیه السلام) هست. علی اشراف به هفت طبق آسمان و زمین دارد. علی راه‌های آسمانها را بهتر بلد است. حالا سعد وقاص می‌گوید موهای سر من چند تا هست؟ گفت: می‌دانم، به درد نمی‌خورد. تو یک گوساله‌ای داری کشنده پسر من است. بابا، ببین، علی (علیه السلام) چقدر مهربان است؟ به قرآن، وقتی ما داریم توی فکر علی (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌رویم، شرمندeh ایم. حالا به او می‌گوید: وقتی دنبال تو می‌آیند که قتل پسر من

را امضا کنی، این شلوار را عوضی می‌پوشی. ببین، دارد او را راهنمایی می‌کند؛ مانند پیامبر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یکی از زنهای من به جنگ وصی من می‌رود. عایشه گفت: خدا لعنتش کند. یا محمد، یا رسول الله، شما یک چیزی بگو که ما آن موقع بفهمیم؟ گفت: آنوقت دو نفر هستند دنبال تو می‌آیند و تو را می‌برند. سگ‌های حوئب، جلوی تو را می‌گیرند. ببین، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، تا آخرین نفس، ظالم را راهنمایی می‌کند، علی (علیه السلام) هم همین‌طور است. علی (علیه السلام) خیلی ما را می‌خواهد. پشت به ولایت نکنید، عوضی نگیرید.

حالا ولایت به کل خلقت اشراف دارد. اشراف یعنی چه؟ یعنی هر کسی که حب ایشان را نداشته باشد؛ تا حتی نباتات، کسری دارد. از کجا می‌گویی؟ امیرالمومنین علی (علیه السلام) به قنبر امر کرد برو دو تا خرزبه بگیر. رفت، خرید. یکی تلخ بود، یکی شور. گفت: برو دو تا دیگر بخر. روایت داریم: در باغچه انداختند. (معلوم می‌شود کوفه بوده است، چون که مدینه، باغچه ندارد.) دو تای دیگر خرید. گفت: یا علی، فدایت شوم، امرت را اطاعت می‌کنم؛ اما من برده هستم. گفت: نه، یکی از اینها خیلی شیرین بود، یکی خیلی خوش‌طعم بود. گفت: آن دو خرزبه ولایت مرا قبول نکردند. ببین، ولایت اشراف دارد؛ تا حتی به نباتات؛ تا حتی هفت طبق زمین. علی (علیه السلام) به این کرات اشراف دارد.

یکی از رفقای عزیز که مهندس بود، یکی، دو بار با من ملاقات کرد، مهندس است، صدرش خیلی بالاست، پدرزنش هم از علمای تراز اول است. (حالا به عقیده شما، یا تراز اول یا تراز دوم؛ چون که شما تزار معلوم می‌کنید! خدا بقالها را رحمت کند، یک تراز داشتند، اینطوری می‌کردند صاف می‌شد، حالا که ترازها کج شده است. آخرالزمان، ترازهایشان کج شده است.) پرسید این ستاره‌ها که در آسمان هستند و کرات هستند، نظرشان و مذهبشان چیست؟ گفتم: قرآن، یک کلام حرف زده است: می‌گوید: پیامبر، اشرف مخلوقات است. اشرف مخلوقات؛ یعنی خدا هر چقدر که خلق کرده است، پیامبر اشرف آنها است؛ یعنی علی (علیه السلام) اشرف است. تمام، زیر نظر ولایت است. ایشان خیلی خوشش آمد، یک پاسخی داد.

## آنهایی که دارای ولایت هستند، بوی ولایت می‌دهند

حالا عزیز من، اگر از آن کانال گرفتید، بو دارید. حرف ما سر این است؛ چون که ولایت یک بویی دارد. آنهایی که دارای ولایت هستند، بوی ولایت می‌دهند. حالا روایتش را می‌گویم که خوشتان بیاید. خدای تبارک و تعالی اراده کرد درخت طوبی خلق شد، از ولایت خلق کرد، از روح علی (علیه السلام) خلق کرد، از روح نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) خلق کرد، از روح زهرای عزیز (علیها السلام) خلق کرد؛ یعنی از ایده‌شان. حالا از آن درخت، بهشت را خلق کرد، فردوس را خلق کرد. حالا این بو دارد. چرا؟ روایت داریم هفتاد سال بوی بهشت می‌آید. خب، آشپزخانه دارد؟ دیگ و دیگ بار گذاشته؟ مرغها را بار گذاشته؟ کباب کرده؟ آخر بوی چه می‌دهد؟ شما وقتی غذا درست می‌کنید، بوی غذا به مشام می‌خورد؛ چون که ما حیوانی هستیم، بوی غذا را می‌فهمیم. حالا بوی ولایت می‌فهمم یا نه؟ نمی‌دانم! هفتاد سال بوی ولایت می‌رود. ما کجاییم؟ بوی ولایت می‌رود.

حالا من دید ولایتی‌ام را می‌گویم. این را نه خدا گفته، نه پیامبر، فردای قیامت هم جواب می‌دهم. وقتی که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت بیا کنار، شرطش این است، اگر گفت چهل روز بیا کنار، خدا می‌خواست [پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)] نگاه به صورت ابابکر و عمر نکند. والله، به دینم، تمام گلوله‌های خونم شهادت می‌دهد، از بس که اینها خبیث بودند. گفت: چهل روز بیا کنار، اینها را نبین. من دارم می‌گویم: چهل روز پیامبر را در کوه حرا برد که نگاهش به اینها نیفتد. چرا؟ هر کاری عکس العمل دارد. وقتی موسی پیش شعیب پیامبر رفت، (من اگر می‌گویم خودم می‌گویم نظرم به روایت و حدیث هم هست.) آنوقت گفت: شما یک سال اینجا بمان، داماد من می‌شوی، دخترم را هم به تو می‌دهم، هر گوسفندی هم ابلق زابید، به تو می‌دهم. این رفت دو تا چوب اینطوری کرد، همه گوسفندان ابلق شدند؛ پس نگاه هم شرط است، خدا می‌خواست نگاه به اینها نکند. حالا چهل روز که به اینها نگاه نکرد، جبرئیل، شب یک سیبی از این شجره طوبی؛ یعنی از ولایت، چید و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد. گفت: برو خانه، تارفت نماز بخواند، گفت: موقع نماز نیست، برو پیش خدیجه. ولایت به ولایت اتصال شد. بوی ولایت را چه کسی می‌شنود؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). آقای مهندس، باید مشامت مثل نبی باشد، تا بوی ولایت را بشنوی. خیلی حرف است. ببین این خبیثه حضرت زهرا (علیها السلام) را مطابق یک دختر عادی حساب می‌کند. چرا ما متوجه نیستیم؟ [پیامبر] برای دختری که به خانه شوهر رفته است، می‌گوید:

عایشه، من هر وقت بخوام بوی بهشت بشنوم، بوی ولایت بشنوم، سینه زهرا (علیها السلام) را می‌بوسم، دست زهرا (علیها السلام) را می‌بوسم. نمی‌خواستم روضه بخوانم، ناراحت شدم. آن وقت این سینه بود که به سینه در کوباند، این دست بود که شکست. شما بین این عمر، خلیفه پیامبر است؟ آن وقت هم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم، خلیفه خداست؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، دست زهرا (علیها السلام) را می‌بوسد و او دست زهرا (علیها السلام) را می‌شکند! هنوز هم بگویند کاری نکرده است!!!

پس معلوم می‌شود ولایت، بو دارد. قربانت بشوم، نگو او پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. ببین، او پس قرن، پدر و مادرش را اطاعت می‌کرد، شما هم پدر و مادرتان را اطاعت کنید. اطاعت پدر و مادر واجب است؛ تا حتی دست پدرت را ببوس، پای او را ببوس. اگر پای او را ببوسی، امر خدا را اطاعت کردی. اگر دست پدرت را ببوسی، امر خدا را اطاعت کردی، اما آدم چه کار کند؟ بعضی بچه‌ها یک وقتی می‌گویند: بابا، دستت را به چه چیزی مالیدی! افقش همین قدر است! من شب می‌گویم: خدایا، افقش را عوض کن. خدا، می‌گوید دستش را ببوس، او می‌گوید: دستت را به چه چیزی گذاشته‌ای. آدم ناراحت می‌شود. خدایا، افقش را عوض کن. او پس قرن آمده اینجا پیامبر را ببیند، دارد مادرش را اطاعت می‌کند. به مادرش گفت: مادر، بروم. گفت: نرو. یک روز گفت: برو. پایش را ببوسید و دستش را ببوسید و سجده‌اش کرد و آمد؛ اما [مادرش] گفت: مادر جان، یک پایت را زمین بگذار، برو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ببین و بیا، آنجا نمایی. گفت: چشم. حالا آمد. دید پیامبر نیست. آمد در خانه‌ام سلمه سراغ گرفت. گفتند: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، نیست. برگشت. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: ام سلمه، بوی بهشت می‌آید، بوی جنات می‌آید، بوی ولایت می‌آید. عزیز من، ناراحت نباش، بیا ولایت را تصدیق کن، گوسفندچران بیابان باش، شترچران بیابان باش، بوی بهشت می‌دهی. [پیامبر] می‌گوید: بوی بهشت می‌آید. [ام سلمه] می‌گوید: یک شترچران آمده بود.

یکی دیگر، یعقوب پیامبر، دوازده پسر دارد، یازده تا از آنها پیش او هستند. چه شد که یعقوب چهل سال گریه کرد؟ یک آن، یک زره، تزلزل پیدا کرد. یک کنیز با بچه‌اش خرید. بچه بزرگ شد، بچه را فروخت. خلاف شرع نکرده، خلاف عرف کرده است. زن گفت: خدایا، بچه را از من جدا کرد. گفت: بچه‌اش را جدا می‌کنم. آقا یک خواب دید و او را داخل چاه انداختند و جدا شد؛ اما گفت: یا ام‌ماه، بچه تو را زودتر به تو برمی‌گردانم. حالا قضایا را نمی‌خواهم بگویم که این چه شد؛ اما یک جمله‌ای دارد. چرا یوسف بو پیدا کرد؟ از زلیخا گذشت. رفقای عزیز، بیایید از دنیا بگذریم. آن موقعی که از زلیخا گذشت، بوی ولایت پیدا کرد؛ یعنی از گناه گذشت. حالا از گناه گذشته، تهمت به او می‌زنند. مگر خدا می‌گذارد آبرویت را بریزند؟ نترس. تو راه حق را برو، نترس. گفت: اگر با من دوستی نکنی، به شوهرم می‌گویم تو را زندان بباندازد. گفت: من زندان را بهتر از زنا می‌خواهم. گفت: من بی‌تقصیرم. گفت: نه، گفت: از بچه بپرس. بچه توی گهواره بود. [بچه] گفت: اگر از پشت، پیراهنش پاره شده، فرار می‌کرده؛ اگر از جلو پاره شده، او جلویش را گرفته است. دید از پشت پاره شده است. فوراً او را از تهمت درآورد؛ اما آنها او را ول نکردند. چرا؟ همیشه هر وقت چیزی از خدا می‌خواهی، ده دقیقه فکر کن. وقتی ده دقیقه فکر کردی، خودت را بگذار کنار، آن فکری که کردی، فکر خداست. فوراً نکن. چرا می‌گوید «العجلة من الشيطان» عجله، کار شیطان است؟ (این هم روایت. روی هر چیزی روایتش را می‌گذارم.) ده دقیقه فکر بکن، بعد حرف را بزن. یوسف گفت: من زندان را بهتر از زنا می‌خواهم. یک روز گفت: خدایا من چه کار کرده بودم؟ گفت: تو خودت گفتی من زندان را بهتر از زنا می‌خواهم. من تو را از زنا نجات دادم، تو را به زندان انداختم، خودت خواستی.

حالا آمده پیراهنش را در جوال گذاشته، گفت: برویم. یعقوب، چند فرسخ مانده به کنعان، می‌گوید: بوی یوسف می‌آید. ببین این کلام قرآن هست، هم‌ه‌اش فکر دارد، باید با اندیشه جلو بروی. صدها قرآن را خواندند و قرآن را کشتند؛ چون فکر نکردند. مگر دوازده تا پسر ندارد، یازده تا از آنها پیش او هستند چرا آنها بو ندارند؟ اگر بنا هست که بو به واسطه این باشد که پیامبرزاده باشند، مگر آنها پیامبرزاده نیستند؟ چرا بو ندارند؟ چرا از چند فرسخی می‌گوید بوی یوسف می‌آید؟ قربانتان بروم، بوی ولایت می‌آید. آن بو و یک قدری پیراهن، چشمان یعقوب را باز کرد. پیراهن را آوردند روی سر یعقوب انداختند، یعقوب، چشمانش بینا شد. چه چیزی او را شفا داد؟ ولایت، شفایش داد. از کجا به اینجا رسید؟ از ترک گناه. تو ترک گناه کن تا به تو پاسخ دهد.

ولایت چنان در قلب نفوذ دارد که شفا دهنده قلب است. چرا؟ خواست خداست. چرا این شخص جان دارد؟ خدا به خلقت جان داد. گفت: علی، من جان دادم، تو روح بده. روح همه موجودات، ولایت است. چرا روی ولایت حساب نمی‌کنید؟ خدا

هیچ کسی را نمی‌پذیرد؛ مگر به توسط ولایت؟ من برایم مشکل است این حرف را بزمن، ولی می‌زنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی می‌خواهد با نصاری نجران مباحله کند، واسطه می‌برد؛ علی (علیه السلام) را می‌برد، حسن (علیه السلام) را می‌برد، حسین (علیه السلام) را می‌برد، زهرا (علیها السلام) را می‌برد. می‌خواهد دعا کند، وسیله می‌برد. وسیله، ولایت است، نه نبوت. من گفتم یک کج‌دهنی، حرف نزد: پیامبر، هم ولی هست، هم نبی؛ اما در عین حال خدا را اطاعت می‌کند. همین‌طور که علی (علیه السلام)، نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت کرد. گفت: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً»<sup>[۳]</sup> همه تسلیم نبی شوید، علی (علیه السلام) گفت: من بنده‌اش هستم. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین‌طور است. حالا در مباحله با نصاری نجران می‌داند که خدا وسیله می‌خواهد. پس علی (علیه السلام) را می‌برد.

روایت داریم امیرالمؤمنین (علیه السلام) مریض شد، پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مستجاب الدعوه هست. مگر نمی‌توانست دعا کند؟ گفت: خدا، به حق علی، علی (علیه السلام) را خوب کن. یا علی، در تمام ممکنات خدا نگاه کردم. (معلوم می‌شود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم، ولایتش در تمام خلقت اشرف دارد، تمام خلقت را می‌بیند. یکی نگویید من می‌خواهم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را کوچک کنم. من نمره نمی‌دهم. همین‌طوری که علی (علیه السلام) اشرف دارد، پیامبر هم ولایت دارد، اشرف دارد.) گفت: به کل خلقت نگاه کردم، دیدم خدا از تو عزیزتر ندارد. خدا را به خود تو قسم دادم. گفتم: خدایا، به حق علی، علی (علیه السلام) را خوب کن. خدا اصلاً از تو بهتر در تمام ممکناتش ندارد. ولایت؛ یعنی این. کجا این طرف و آن طرف می‌روی؟ خدا جان داده است، علی باید روح بدهد. مگر کافر جان ندارد؟ خیلی هم گردن کلفت است. چرا نجس است؟ ولایت در او دمیده نشده است. خدا، جان داده است، علی باید ولایت بدهد. وقتی ولایت داد، پاک می‌شود.

### «رحمة للعالمین»؛ یعنی رحمت [ولایت] به دست پیامبر به کل خلقت صادر شد

خدا امر خودش را از خودش بالاتر برد. چرا؟ این کافر، خدا را اصلاً قبول ندارد؛ اما ولایت دارد، مهر آن دو تا را ندارد. اگر ذره‌ای مهر آن دو تا را داشته باشد، خدا او را قبول نمی‌کند، او را می‌سوزاند؛ چون که این کافر، مهر آن دو تا را ندارد، قرآن را هم قبول ندارد، تورات را قبول دارد؛ مثل آن یهودی؛ اما خدا یک جایی برای او درست می‌کند و او را نمی‌سوزاند. ولایت را نمی‌سوزاند. رفقای عزیز، به خودتان ببالید. به روح تمام انبیاء، اگر مطابق تمام خلق خدا باشید و شکرانه کنید، شکرانه نعمت ولایت را نمی‌توانید بکنید. باید از خدا تشکر کنیم، نمی‌توانیم بکنیم. روایت داریم به موسی گفت: شکر من را بکن. گفت: نمی‌توانم. چرا؟ چون هم پاک هستی، هم ولایت داری، هم دوازده امام (علیهم السلام) را قبول داری، هم قرآن را قبول داری. خدا بهشت را برای چه کسی خلق کرده است؟ برای شما. چرا مرتب این در و آن در می‌زنید و فکر و خیال می‌کنید؟ مگر به ولایت شک داری؟! اصلاً خدا تو را نمی‌سوزاند. نه خدا، آتش تو را نمی‌سوزاند. روایت داریم یک شیعه می‌آید از در جهنم برود، آتش به او التماس می‌کند، می‌گوید: ای دوست علی، رد شو، نزدیک است من مأموریتم را اجرا نکنم. خدا من را مأمور کرده است که اینها را عذاب کنم، سرد شدم.

«مگر من به شما نگفتم آن آدم توی جهنم پرید، تمام جهنم خاموش شد. ای دوست علی، تو خاموش‌کننده جهنم هستی. به خودت بناز. به خودت ببال، خدا چه چیزی به تو داده است؟ اما باید به ولایت یقین کنی. چرا اهل تسنن با نماز و روزه و حج و جهادشان کافرند و خدا آنها را لعنت کرده است؟ چرا خدا می‌گوید همه کافر شده‌اید؟ آنها کافر هستند، پس خدا، نماز و روزه نمی‌خواهد، خدا، علی (علیه السلام) می‌خواهد. خدا امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌خواهد.»

من یک حرفی می‌خواهم بزمن که باید مغز شما بکشد. اگر نکشد، مورد ایراد می‌شوم. اگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «رحمة للعالمین» می‌گویید، چرا به او گفت اگر [علی (علیه السلام) را] معرفی نکنی، کاری نکردی؟ کسانی که خودتان را خیره حساب می‌کنید، به من جواب بدهید! چرا گفت کاری نکردی؟ بیست و دو سال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبی بوده، دندانش شکسته، پیشانی‌اش شکسته، صدمه خورده، [خدا] گفت: اگر علی (علیه السلام) را معرفی نکنی، کاری نکردی. اگر می‌گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، رحمة للعالمین است، رحمت به دست پیامبر جاری شد؛ یعنی علی (علیه السلام). علی (علیه السلام) رحمت است به کل خلقت. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، «رحمة للعالمین» هست، چطور آن موقع گفت: کاری نکردی؟ باسوادها، دانشمندان، اینجا دقیق شوید، اگر آن شرط هست، چرا می‌گوید اگر علی را معرفی نکنی، کاری نکردی؟ حالا که امیرالمؤمنین را معرفی کرد. می‌گوید: «الیوم اکملت لکم دینکم»<sup>[۱]</sup> حالا دین تکمیل شد. به چه چیزی؟ به ولایت. ولایت؛ یعنی این. و اگر پیامبر «رحمة للعالمین» است، چون

که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به امر خدا، به امر جبرئیل، به امر قرآن بلند کرد و به کل عالم رحمت شد. علی (علیه السلام) رحمت شد به کل عالم؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شد «رحمة للعالمین»؛ یعنی به دست پیامبر، رحمت به کل عالم رسید؛ یعنی توسط این کاری که پیامبر کرد و علی (علیه السلام) را معرفی کرد، نبوت خاتمه پیدا کرد، ولایت به کل خلقت عرضه شد. تا حالا نبوت بود، شد «رحمة للعالمین»؛ یعنی رحمت به دست پیامبر به کل خلقت صادر شد. [پیامبر] «رحمة للعالمین» شد. کجا علی، علی می‌گویی؟ بدان علی (علیه السلام) کیست، بدان ولایت چیست.

## بیا مشامت را از بوی دنیا خالی کن

اگر شما به این حرفها یقین کردی، بو داری. آدم، بوی آن را می‌شنود. مشام دنیای تو باید کنار برود. آنهایی که قبول نکردند، چرا بوی علی (علیه السلام) را نمی‌شنیدند؟ چرا بوی زهرا (علیها السلام) را نمی‌شنیدند؟ زهرا (علیها السلام) را می‌زدند. بو نمی‌شنیدند. ولایت، بو دارد. اگر تو ولایت داری، آنوقت تو نسخه ولایت را می‌فهمی، بو دارد، می‌کشد. مگر امام صادق (علیه السلام) نیست که یک عده‌ای از یمن می‌آمدند، حضرت قسم می‌خورد می‌گوید: پدرم اینها را در آغوش می‌گرفت. می‌گفت: صادق جان، اینها بوی ولایت می‌دهند. چه کسی می‌شنود؟ امام باقر (علیه السلام)، امام صادق (علیه السلام). آقا جان، بیا مشامت را از بوی دنیا خالی کن.

تا کی نگاه به این تلویزیون می‌کنی؟ تا کی نگاه به این ویدئو می‌کنی؟ تا کی نگاه به این اسباب قمار می‌کنی؟ این‌ها که بو ندارند، بوی ظلمت دارند. چرا به شما می‌گوید اگر زره‌ای محبت به دو نفر داشته باشی، شما را می‌سوزانم؟ یعنی چه؟ یعنی همین طور که یک ولایت نجات‌دهنده از آتش است، ذراتی محبت این دو تا را داشته باشی، خدا به گردنش واجب است تو را بسوزاند. باز هم بگو: با هم برادریم!!! چرا ما فکر نمی‌کنیم؟ فدای شما شوم بیایید یک ذره تفکر داشته باشیم، بیایید ببینیم چه چیزی از خدا بخواهیم.

«به روح تمام انبیاء، من یک وقتی اینجا نشستم، یک چیزهایی به خدا می‌گویم. می‌گویم: خدایا، هر چه که به پیامبر دادی، به من هم بده. چه چیزی داده است؟ ولایت، داده است. پیامبر هم ولایت داشت. چه چیزی داده است؟ محبت زهرا (علیها السلام) را، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، هم محبت زهرا (علیها السلام) را داشت. چه چیزی داده؟ محبت خدا را داده، پیامبر هم محبت خدا داشت. چه چیزی داده؟ نجات امت را می‌خواست، به قرآن، من همیشه نجات شماها را می‌خواهم. تا حتی به خدا می‌گویم: خدا، اگر من را به بهشت ببری، اگر ما را بخشیدی، آمرزیدی و بردی، من دارم با تو شرط می‌کنم. می‌گویی: آنجا جای ناراحتی نیست. روایت هم داریم: یک مؤمن اگر یک دوستی دارد و آن دوستش پایین هست، آنوقت خدا یک ملک خلق می‌کند، این ناراحت نباشد. گفتم: خدایا این کارها را با من نکن، من الان دارم به تو می‌گویم. حالا نصف شب دارم به خود خدا می‌گویم. می‌گویم: این رفقا را برنداری، ملک کنی بگذارای جلوی من! اینها باید جایشان از من بهتر باشد. به روح رسول الله، راست می‌گویم. اگر جای شما از من پایین‌تر باشد، من ناراحتم. به خدا راست می‌گویم، به ولایت راست می‌گویم. اینقدر من شما را دوست دارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین‌طور بود. به او می‌گوید: بهشت را زینت کردیم، حوریه‌ها اینجا هستند. می‌گوید به امت من چه کردی؟ تو هم باید اینطوری باشی، باید به فکر هم باشیم. چرا امام صادق (علیه السلام) می‌گوید اگر دل یکی را خوش کردی، دل من را خوش کردی، دل مادر زهرا (علیها السلام) را خوش کردی، خدا می‌گوید: دل من را هم خوش کردی. خب من هم می‌خواهم دلم خوش باشد. من می‌بینم خدا این را از ما می‌خواهد.»

چرا می‌گوید دو عده را به بهشت راه نمی‌دهم؟ یکی بخیل، یکی حسود. امام حسین (علیه السلام)، می‌دانست ولایت چیست. امام حسین (علیه السلام) خودش ولی هست، امام حسن (علیه السلام) خودش ولی هست، دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) خودشان ولی هستند، زهرای عزیز (علیها السلام) خودش ولی الله الاعظم هست؛ اما اینها حساب می‌کنند که خودشان ولی هستند، خواست خدا چیست؟

«همین‌طور که الان یک مؤمن می‌خواهد ببیند خواست خدا چیست، گناه نمی‌کند. چرا می‌گوید که اگر رضایت خدا را به رضایت خودت ترجیح دادی، تو را بینا می‌کنم، هوشیار می‌کنم، دعای تو مستجاب می‌شود، هفت، هشت تا از این حرفها هست. یک وقت این دوست ما، آقای شاه آبادی، گفت: این روایت در کافی هست، من با آیه قرآن هم مطابقت کردم. گفتم: آقای شاه آبادی، کسل نشوید، من یک آدمی هستم که کسل‌کن هستم. گفتم: این خیلی پیشرفت نکرده، چون دارد با خدا معامله می‌کند، می‌گوید من رضایت خدا را به رضایت خودم ترجیح می‌دهم. ما نباید اصلاً در مقابل خدا رضایت

داشته باشیم، [باید] تسلیم باشیم. ایشان از این حرف خیلی خوشش آمده بود. گفت: درست است. گفتیم: این درجه پایینش است، چون هنوز ما می‌خواهیم این کار را بکنیم، خدا به ما چیزی بدهد. من چیزی نمی‌خواهم. حالا چیزی گرفتم، چه فایده دارد. من، امر خدا را می‌خواهم. ما باید امر خدا را بخواهیم. بس که خدا مهربان است می‌گوید: بی‌رضایت من را به رضایت خودت ترجیح بده، اینطور می‌کنم، آنطور می‌کنم. من هم می‌گویم باشد، به خیالم هم یک کاری کردم. من اصلاً در مقابل خدا نباید رضایت [از برای خودم] داشته باشم.»

## خواست خدا از تمام خلقت، علی (علیه السلام) هست

حالا خود این دوازده امام، چهارده معصوم، ولی هستند؛ اما در عین حال که ولی هستند، می‌خواهند ببیند خواست خدا چیست. پی خواست خدا می‌گردند. می‌بینند خواست خدا، علی (علیه السلام) هست، مقصد خدا، علی (علیه السلام) هست، خواست خدا از تمام خلقت، علی (علیه السلام) هست، علی (علیه السلام) هست که باید به کل خلقت روح بدمد که پاک شوند. چه کسی می‌داند؟ این یازده امام؛ تا حتی خود پیامبر. حالا چه کار می‌کنند؟ حالا زهرا (علیها السلام)، خودش را فدای ولایت می‌کند، فدای علی (علیه السلام) می‌کند. حسین (علیه السلام) خودش را فدای ولایت می‌کند. می‌گوید من چه تقصیری داشتم؟ حلالی را حرام کردم؟ حرامی را حلال کردم؟ بعضی‌ها کجا هستند؟ چه فکری می‌کنند؟ معلوم می‌شود در زمان حکومت یزید، حلال و حرام بوده است. حالا می‌گویند: نه، [به خاطر] بغضی که با پدرت داشتیم. امام حسین (علیه السلام) هم فدای ولایت می‌شود. آقا امام حسن (علیه السلام) چه می‌گوید؟ معاویه، چقدر با ایشان جدل کرد. آخر، صلح کرد تا شیعه‌ها بمانند. معاویه، یک ندیمی داشت، خیلی با او دوست بود. یک روز آمد دید دارد به او لعنت می‌کند. گفت: تو که خیلی او را می‌خواستی، گفت: من نمی‌دانستم او اینقدر خبیث هست. گفت: امروز پیش او رفتم، گفتیم: علی که کشته شد، یک کمی مسالمت‌آمیز رفتار کن، تا [موذن] گفت: «اشهد ان محمد رسول الله» گفت: می‌خواهم این را بردارم. حالا اگر امام حسن (علیه السلام) صلح کرد، می‌خواست شیعه‌ها بمانند. این لعنتی می‌خواست نسل شیعه را براندازد، امام حسن (علیه السلام) صلح کرد. خودش را فدای علی (علیه السلام) کرد. روایت داریم، آیه قرآن است، خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به امر خدا معلوم کرد، حفصه و عایشه بخل ورزیدند. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشتند. اتفاقاً یک زهر درست کردند، جلوی او گذاشتند، گفتند: بخور. گفت: این زهر دارد. گفتند: چه کسی گفته است؟ گفت: الله. مگر دست برداشتند؟ دوباره رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشتند. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فدای ولایت شد. ولایت؛ یعنی این.

## یا علی

## ارجاعات

1. ↑ ۱/۱۰ ۱/۱۱ ۱/۲ (سوره المائدة، آیه 3)
2. ↑ (سوره الأنبياء، آیه 87)
3. ↑ (سوره الأحزاب، آیه 56)